

طبری (قرن ششم) در اعلام الوری طبع جدید ص ۱۰۱ و قتال یثرب (قرن ششم) در روضة الواعظین طبع قدیم ص ۱۱۶ و ابن شهر آشوب - قرن ششم - در مناقب جلد ۳ ص ۳۱۲ و ابن اثیر - قرن هفتم - در کامل جلد ۳ ص ۱۹۶ و علی بن عیسی اربلی - قرن هفتم - در کشف الله جلد ۲ ص ۵۵ و ۵۶ و محمد بن شیب قریه هفتم در تاریخ النخعی ص ۷۳ و برالقدر قرن هشتم - در تاریخ خود جلد ۱ ص ۱۸۹ و ابن کثیر دمشق قرن هشتم در البداية و النهایه ج ۷ ص ۳۲۶ و ابن خلدون قرن هفتم - در تاریخ خود جلد ۲ ص ۱۱۳ طبع بیروت و ابن السباغ الکبری قرن نهم در التوصل المهمه ص ۱۱۵ و ۱۱۶ طبع نجف و محمد بن خاوند شاه - قرن نهم در روضة الصفا جلد ۲ ص ۹۱۰ و ۹۱۳ طبع جدید و ابن حجر مکی - قرن دهم در سواعق ص ۱۳۲ و علامه مجلسی - قرن یازدهم - در بحار جلد ۴۲ - طبع جدید - ص ۶-۲۳-۲۴ و سید حسن امین شامی - قرن چهاردهم - در اعیان الشیعه جلد ۳ ص ۵۶۹ و ۵۷۰ .

این دانشمندان که نام بردیم مطلبی را که دربارهٔ ضربت خوردن علی (ع) از طبقات محمد بن سعد نقل کرده پذیرفته و اعتماد کامل با عباراتی قریب بهم در کتابهای نامبرده درج نموده اند. یک بار دیگر آنچه را دربارهٔ ضربت خوردن امیر المؤمنین (ع) نقل نمودیم با دقت مطالعه فرمائید ، از آنچه در این باره ذکر کردیم و قرن یازدهم مورد قبول دانشمندان واقع شده چند مطلب استفاده میشود :

۱ - ابن ملجم و رفیقش نزدیک درب ورودی کعبه کرده بودند که علی (ع) راهنگام ورود بمسجد فالفکر کنند و آنحضرت را بقتل رسانند ۲ - تصمیمی که گرفته بودند هنگام ورود امیر المؤمنین (ع) بمسجد دست ابن ملجم اجرا شد یعنی علی (ع) بطور ناگهانی مورد حمله ابن ملجم واقع شد و ضربت خورد ۳ - چون علی (ع) بطور ناگهانی ضربت خورد هیچگونه تفرشی نبود که قبلاً با ابن ملجم گفتگویی بکند ۴ چون هیچگونه فرصت گفتگویی نبود کلاً علی (ع) با ابن ملجم تفرموده است : برخیز میدانم زیر جامه خود چه چیز پنهان کرده ای .

۵ - ابن ملجم از جهت مقابل به علی (ع) ضربت زده و از این جهت پنهانی امامم آسپدیده است ۶ - علی (ع) در حال ایستادگی ضربت خورد است (۱) ۷ - این حادثه پس از طلوع فجر وقت که علی (ع) برای نماز صبح آمده اتفاق افتاده است هنگام صبح ۸ - در هیچیک از این دست و پنج کتابی که نام بردیم ذکر نشده است که علی (ع) خاکه محراب برداشته و بر زخم سر خود ریخته باشد .

(۱) و در قرب الاسناد نقل بحار جلد ۴۲ ص ۲۰۶ آمده است که : فوق علی رکبتیه ینی

بزانو در افتاد .

(۲)

ایران و اسلام

ما در این بخش از گفتار خود میخواهیم بدانیم عقیاس اینکه يك ملتى از نظر احساسات ملتى ، موضوع خاصى را از خود بدانند یا آنرا بیگانه و اجنبى بشمارد چیست ؟ ما باید این مقیاس را بهیست آوریم تا بدانیم که آیا اسلام از نظر احساسات ملتى و قومى ، برای يك امر ملتى است یا يكشمار بیگانه و اجنبى اما اجازه میخواهیم قبلاً توضیح مختصرى راجع به مفهوم « ملت و هلمت » بدهیم :

کوچکترین واحد اجتماعى « خانواده » است زندگی مشترك انسانها تا وقتی که به زن و شوهر و فرزندان و فرزندان زادگان آنها و حیثاً همسران فرزندان آنها محدود است زندگی خانوادگى نامیده میشود .

واحد بزرگتر از خانواده « ایل و قبیله » است زندگی قبیله‌ای مجموع خانوادهاى را که در حد اعلا با هم مشتركند در بر میگیرد .

واحد اجتماعى بزرگتر از اهل و قبیله « ملت » است مجموع مردمى که حکومت و قانون واحدی آنها را یکدیگر پیوند میدهد و از نظر حقوقى و سیاسى با هم اشتراك دارد ، دارای آرمانهای مشترك میباشد و زندگی مشتركی را طالبند ؛ ملت واحد بشمار میروند .

كلمه ملت يك كلمه عربى است و بهمنى راه و روش است ، در قرآن کریم نیز به همین معنی استعمال شده است . ولی در عرف امر و زفارسى زبانان ؛ كلمه ملت و ملیت بهمان معنی که در بالا یاد کردیم استعمال میشود . عربى زبانان امروز در این گونه موارد كلمه « قوم » و قومیت را بکار میبرند .

واحد اجتماعى ؛ خواه خانواده ، خواه قبیله و خواه ملت ، نوعى احساسات و تمسبات بوجود میآورد ، یعنی در انسان طبعاً يك نوع حس طرفدارى نسبت به اعضاء خانواده‌ای که خود يك جزء آنست و نسبت به افراد قبیله یا ملت خودش پیدا میشود ؛ بلکه در میان افراد يك ملت که بشیرها و اساتذهای عمده تقسیم میشوند اهل هر شهر و هر استانى نسبت به شهر بهار هم استائهای خود دارای نوعى حس جانبدارى میباشد و احیاناً در واحدهای بزرگتر از ملت یعنی قاره و منطقه نیز ممکن است این احساسات و تمسبات پیدا شود آسیائى نسبت به آسیائى ، اروپائى نسبت به اروپائى و آفریقائى نسبت به آفریقائى ؛ سفید پوست نسبت به سفید پوست و سیاه پوست نسبت به سیاه پوست احساس جانبدارى میکند .

ناسیونالیسم

گرایش بجنبه‌های قومی و ملی در زبان‌های اروپایی «ناسیونالیسم» خوانده میشود و بعضی از دانشمندان فارسی زبان آنرا ملت پرستی ترجمه کرده‌اند.

ناسیونالیسم مطابق بیان گذشته بر عواطف و احساسات متکی است نه بر عقل و منطق. ناسیونالیسم از خانواده خودخواهی است که ازه قیاس فرد و خانواده، و فاسیل و قبیله تجاوز کرده شامل ملت شده است و همه عوارض خود خواهی را از خود بینی و خود پسندی و عجب و غلو و نادیدن معایب و بزرگتر دیدن محاسن دارا است. در همه ملتها نوعی احساسات ناسیونالیستی و اعتقاد به تفوق و برتری و بالاخره نوعی تمسب وجود دارد.

نظمه مقابل ناسیونالیسم، «انتر ناسیونالیسم» است که به قنایا با مقیاس جهانی و انسانی بینگردد و احساسات ناسیونالیستی را محکوم میکند.

ما در این مقاله نمیخواهیم در اطراف ناسیونالیسم و انتر ناسیونالیسم بحث کنیم بحث ما فایلا در این جهت است که با در نظر گرفتن احساسات ملی ناسیونالیستی و محترم شمردن آنها چه اموری را باید در قلمرو ملیت و چه اموری را بیگانه و اجنبی بشماریم.

مقیاس ملیت . . .

در ابتدا چنین بنظر میرسد که لازم ناسیونالیسم و احساسات ملی این است که هر چیزی که محصول یک سرزمین معین یا نتیجه ابداع فکر افراد مردم آن سرزمین است؛ آنچنین از قلم آن مردم باید مدلی، بحساب آید و احساسات ملی و ناسیونالیستی آنرا در برگیرد. و هر چیزی که از مرز و بوم دیگری آمده است و از میان مردم دیگری برخاسته است باید برای مردم آن سرزمین و افراد آن ملت، بیگانه و اجنبی بشمار آید.

ولی این مقیاس، مقیاس درستی نیست. زیرا ملت از افراد زیادی تشکیل میشود و ممکن است فردی از افراد ملت چیزی را ابداع کند و مورد قبول سایر افراد ملت واقع نشود. بوق عموم و فکر عموم آنرا طرفد کند؛ چنین چیزی نمیتواند جنبه ملی بخورد.

مثلا ممکن است ملتی بیک سیستم اجتماعی بخصوصی را در زندگی انتخاب کرده باشد و فردی افرادی از همان ملت؛ بیک سیستم مفایر یا سیستم عمومی ابداع و پیشنهاد کنند و مورد قبول عموم واقع نشود. در اینصورت آن سیستم مطرود و مردود است و نمیتوان برای آن ملت بیک سیستم ملی دانست. برعکس ممکن است بیک سیستم اجتماعی در خارج از مرزهای یک کشور بوسیله افراد بیگانه‌ای طرح شده باشد ولی افراد آن کشور با آغوش باز آنرا پذیرند و برای خود انتخاب کنند؛ در اینجا نمیتوانیم آن سیستم پذیرفته شده را بخاطر اینکه از جای دیگر آمده است بیگانه و اجنبی بخوانیم.

همچنانکه سابقه تاریخی نیز ملاک نیست، یعنی ممکن است ملتی قرنها بیک سیستم خاص اجتماعی را پذیرفته باشد و بعد تغییر نظر بدهد و سیستم نوینی بجای آن انتخاب کند. پس از آنکه

سیستم نوینی انتخاب کرد؛ سیستم ملی او همان سیستم نوین است.

مثلا مردم ایران در طول بیست و پنج قرن تاریخ ملی، رژیم سیاسی ما مانند همه کشورهای دیگر؛ رژیم استبداد بودند اکنون کمی بیشتر از نیم قرن است که رژیم مشروطه را انتخاب کرده‌ایم. رژیم مشروطیت را ما اختراع نکرده‌ایم، از دنیای خارج آمده است ولی ملتها آنرا پذیرفته‌اند و در راه تحصیل آن فداکاریها کرده است و البته افرادی از همین ملت نیز

بیتوان حمایت از رژیم استبداد سخت مقاومت کرده‌اند و عاقبت شکست خوردند.

اکنون آیا ما باید رژیم مشروطه را بیک رژیم ملی و خودی بدانیم. یا نظر به اینکه ما ابداع کننده و اختراع کننده این رژیم نبوده‌ایم و از جای دیگر آنرا اقتباس کرده‌ایم باید بگوئیم رژیم ملی ما رژیم استبدادی است و رژیم مشروطه یک رژیم بیگانه است؛ خصوصا یا توجه به اینکه ما در حدود بیست و چهار قرن رژیم از عمر ملی خود را با غیر رژیم مشروطیت بسر برده‌ایم و فقط در حدود نیم قرن است که با این رژیم زندگی میکنیم، و با توجه به اینکه در آغاز جنبش مشروطیت گروه زیادی از افراد ملت ما استنادگی کردند و خود نهاد را این مقاومتها ریخته شد.

برعکس، گیش مانوی و مسلکته هر دو کسی از میان ملت ما برخاسته‌اند ولی نتوانسته‌اند پشتیبانی ملت را بدست آورند. و لهذا مانوی و هر دو کسی را نمیتوان بعنوان یک پدیده ملی بشمار آورد اگر اینکه نه امروز با اختیار ابداع کنندگان و پیروان معدودشان ملی بحساب آوریم، و عواطف و احساسات اکثریت را از نظر دور داشته بحساب نیاورده‌ایم.

و همچنین اعلامیه حقوق بشر را افرادی خاصی در اروپا و امریکا تنظیم کردند و به همه دنیا انتشار یافت. ملتی که آنرا پذیرفته‌اند هر گر احساس بیگانگی و ضد ناسیونالیستی نسبت به آن نمیکنند.

پس معلوم میشود که از لحاظ احساسات ملی و عواطف قومی هر چیزی که از وطن برخاسته و جنبه ملی پیدا میکند، و نه هر چیزی که از هر سرزمین دیگری آمده؛ بیگانه؛ بشمار درود.

همه اینست که بدانیم عموم افرادی که ملت چه چیزی را برای زندگی خود پذیرفته‌اند و چه چیزی را نپذیرفته‌اند.

این نکته را باید اضافه کنیم که امر خارجی که از سرزمین دیگر و میان مردم دیگر برخواست باشد در صورتی برای ملتهای دیگر جنبه خودی پیدا میکند که رنگ ملی بخصوصی نداشته جنبه کلی و عمومی و بیطرفی داشته باشد، اعلامیه حقوق بشر یا رژیم مشروطیت از آنجهت با همه ملتها میتواند سازگار باشد که رنگ یک ملت بخصوص را ندارد. مسائل علمی و فلسفی نیز به همین جهت از هر سرزمینی پیدا شود برای همه مردم ملی السویه است.

پس برای اینکه پدیده‌ای که از میان قوم بیگانه‌ای برخاسته است، برای قوم دیگر بیگانه شمرده نشود، و در شرایط لازم است؛ اول اینکه خود آن پدیده، رنگ ملیت خاصی نداشته باشد، دوم آنکه آن ملیت دیگر از روی عقیده آنرا انتخاب کرده باشد. و بقیه دارد.